TRANSCRIPT · EPISODE 204

# Who Are You in English?

English learning resource · FA

**Line-by-line · English + Persian**

297 lines

**Study task: Listen again and notice the expressions you studied.**

There is an experiment I want to tell you about before we do anything else.

پیش از هر چیز می‌خواهم درباره یک آزمایش برایت بگویم.

Go on.

بگو.

A group of researchers invited people who spoke two languages fluently.

گروهی از پژوهشگران افرادی را دعوت کردند که به دو زبان روان صحبت می‌کردند.

And they gave them a personality test.

و از آن‌ها آزمون شخصیت گرفتند.

A normal one?

یک آزمون معمولی؟

A standard one.

یک آزمون استاندارد.

The kind that measures how outgoing you are, how agreeable, how organised.

از آن‌هایی که میزان برون‌گرایی، سازگاری و نظم شما را می‌سنجند.

And?

و؟

And then they gave them the same test again.

بعد همان آزمون را دوباره از آن‌ها گرفتند.

Same people.

همان افراد.

Same questions.

همان پرسش‌ها.

The same week?

در همان هفته؟

In one of their studies, the same session.

در یکی از پژوهش‌ها، در همان جلسه.

So the results were identical.

پس نتایج یکسان بودند.

The results were not identical.

نتایج یکسان نبودند.

What was different?

چه چیزی فرق داشت؟

One version of the test was in Spanish.

یک نسخه آزمون به اسپانیایی بود.

The other was in English.

نسخه دیگر به انگلیسی بود.

And that changed the answers.

و این پاسخ‌ها را تغییر داد.

That changed the answers.

این پاسخ‌ها را تغییر داد.

In that study, the same people answered twice in one session.

در آن پژوهش، همان افراد در یک جلسه دو بار پاسخ دادند.

Some of their answers were different.

بعضی از پاسخ‌هایشان متفاوت بود.

Welcome to Your English Toolbox, the podcast that trains your English while you live your real life.

به Your English Toolbox خوش آمدید، پادکستی که هنگام زندگی روزمره انگلیسی شما را تقویت می‌کند.

I am Martin.

من مارتین هستم.

And I am Julia.

و من جولیا هستم.

Today we are exploring a feeling many English learners recognise.

امروز احساسی را بررسی می‌کنیم که برای بسیاری از زبان‌آموزان آشناست.

Sometimes it sounds like a complaint.

گاهی شبیه یک شکایت به نظر می‌رسد.

In English, I am not myself.

در انگلیسی خودم نیستم.

In my language I am funny.

در زبان خودم آدم بامزه‌ای هستم.

In English I am boring.

در انگلیسی کسل‌کننده‌ام.

I have a personality and it does not fit through my English.

شخصیتی دارم که در انگلیسی‌ام جا نمی‌شود.

And every time somebody tells us that, the easy answer is, keep studying, it will come.

هر بار کسی این را می‌گوید، پاسخ آسان این است: به یادگیری ادامه بده، درست می‌شود.

That answer is not wrong.

این پاسخ غلط نیست.

It is not wrong, but it is not the whole truth.

غلط نیست، اما همه حقیقت هم نیست.

Because what you are describing is real.

چون چیزی که تو توصیف می‌کنی واقعی است.

People have studied experiences like this, and they have some interesting ideas.

تجربه‌هایی مانند این مطالعه شده‌اند و ایده‌های جالبی درباره‌شان وجود دارد.

Let us go back to the study, because I want our friends to know it is serious work.

به پژوهش برگردیم تا دوستانمان بدانند که کار جدی‌ای است.

It was published in two thousand and six, in a journal of personality research, by a team led by a researcher called Nairán Ramírez-Esparza.

این پژوهش در سال ۲۰۰۶ در مجله‌ای درباره شخصیت، توسط تیمی به سرپرستی نایران رامیرز اسپارزا منتشر شد.

And the test?

و آزمون؟

The Big Five.

آزمون پنج عامل بزرگ.

Forty-four questions.

چهل‌وچهار پرسش.

It is one widely used personality questionnaire in psychology.

این یکی از پرسش‌نامه‌های شخصیت پرکاربرد در روان‌شناسی است.

And the participants?

و شرکت‌کنندگان؟

Highly fluent Spanish-English bilinguals, in the United States and in Mexico.

افراد دوزبانه اسپانیایی و انگلیسی با تسلط بالا، در آمریکا و مکزیک.

And the result held up?

آیا نتیجه تکرار شد؟

That is the important part.

نکته مهم همین است.

They studied three separate groups of bilingual people.

آن‌ها سه گروه جداگانه از افراد دوزبانه را بررسی کردند.

A similar pattern appeared in all three groups.

در هر سه گروه الگویی مشابه دیده شد.

In two groups the tests were at least a week apart.

در دو گروه، فاصله میان آزمون‌ها دست‌کم یک هفته بود.

Which traits changed?

کدام ویژگی‌ها تغییر کردند؟

Three of their scores changed on average.

میانگین سه نمره آن‌ها تغییر کرد.

That does not mean every person changed in the same way.

این به آن معنا نیست که همه به یک شکل تغییر کردند.

How outgoing people were.

میزان برون‌گرایی آن‌ها.

How agreeable.

میزان سازگاری آن‌ها.

And how conscientious, which means roughly how organised and dutiful.

و وظیفه‌شناسی، یعنی تقریبا میزان نظم و مسئولیت‌پذیری آن‌ها.

And before anybody says it.

و قبل از اینکه کسی آن را بگوید.

Say it.

بگو.

Maybe the Spanish translation of the test was just badly worded.

شاید ترجمه اسپانیایی آزمون بد نوشته شده بود.

They checked.

آن‌ها بررسی کردند.

Their analyses did not find evidence that the pattern was explained by translation or unusual individual questions.

تحلیل‌هایشان شواهدی نیافت که ترجمه یا پرسش‌های غیرعادی علت این الگو باشند.

So what is actually happening?

پس واقعا چه اتفاقی می‌افتد؟

This is where it gets interesting, because researchers have a possible explanation.

اینجاست که موضوع جالب می‌شود، چون پژوهشگران توضیحی احتمالی دارند.

People assume you have two personalities.

مردم تصور می‌کنند تو دو شخصیت داری.

And you do not.

اما این‌طور نیست.

You are one person, but different situations can bring different parts of you forward.

تو یک نفر هستی، اما موقعیت‌های مختلف می‌توانند جنبه‌های متفاوت تو را آشکار کنند.

Explain a frame.

منظور از چارچوب را توضیح بده.

A frame is the whole invisible set of rules about how people behave in a situation.

چارچوب مجموعه نامرئی قواعد رفتار افراد در یک موقعیت است.

How close you stand.

اینکه چقدر نزدیک می‌ایستی.

How loud you are.

اینکه چقدر بلند حرف می‌زنی.

Whether you interrupt.

اینکه حرف کسی را قطع می‌کنی یا نه.

Whether you say what you think immediately or wrap it in three polite sentences first.

اینکه فکرت را فوری می‌گویی یا اول آن را در چند جمله مؤدبانه می‌پیچی.

And language can be one of those signals.

و زبان می‌تواند یکی از آن نشانه‌ها باشد.

Yes.

بله.

Language, culture and the situation around us can all play a part.

زبان، فرهنگ و موقعیت اطراف ما همگی می‌توانند نقش داشته باشند.

The mix can be different for each person.

این ترکیب برای هر فرد می‌تواند متفاوت باشد.

So changing language might bring a different frame to mind.

پس تغییر زبان ممکن است چارچوب دیگری را به ذهن بیاورد.

It might.

ممکن است.

But language alone does not explain everyone’s experience.

اما زبان به‌تنهایی تجربه همه را توضیح نمی‌دهد.

Researchers call this possible process cultural frame switching.

پژوهشگران این فرایند احتمالی را تغییر چارچوب فرهنگی می‌نامند.

We also explored a related feeling in episode thirty-two.

در قسمت سی‌ودو هم احساسی مرتبط را بررسی کردیم.

Today we are returning to it with a closer look at the research.

امروز دوباره به آن برمی‌گردیم و پژوهش را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

And here is the sentence I want you to keep.

و این جمله‌ای است که می‌خواهم به خاطر بسپاری.

You are not being fake in one of your languages.

در هیچ‌یک از زبان‌هایت تظاهر نمی‌کنی.

You may find it easier to show different parts of yourself in different situations.

شاید نشان دادن جنبه‌های مختلف خودت در موقعیت‌های مختلف برایت آسان‌تر باشد.

Now I want to make this concrete, because this is still abstract.

می‌خواهم آن را ملموس کنم، چون هنوز انتزاعی است.

Let me tell you about Camila.

بگذار درباره کامیلا بگویم.

Invented?

شخصیتی خیالی؟

Invented from several real people.

شخصیتی خیالی بر پایه چند فرد واقعی.

Camila is from Belo Horizonte, in Brazil, and she is an engineer in Dublin.

کامیلا اهل بلو هوریزونته در برزیل است و در دوبلین مهندس است.

She has been there four years.

او چهار سال است که آنجاست.

Her English is excellent.

انگلیسی او عالی است.

Technically excellent?

از نظر فنی عالی است؟

Technically excellent.

از نظر فنی عالی است؟

She writes reports that her manager barely edits.

گزارش‌هایی می‌نویسد که مدیرش به‌ندرت اصلاحشان می‌کند.

And how do her colleagues describe her?

همکارانش او را چگونه توصیف می‌کنند؟

This is the whole episode in one word.

تمام این قسمت در یک کلمه خلاصه می‌شود.

Quiet.

ساکت.

Quiet.

ساکت.

In her performance review, somebody wrote that she should contribute more in meetings.

در ارزیابی کاری‌اش نوشته بودند که باید در جلسه‌ها بیشتر مشارکت کند.

And how do her friends in Brazil describe her?

و دوستانش در برزیل او را چگونه توصیف می‌کنند؟

Her oldest friend describes her as the one who never lets anybody else finish a sentence.

قدیمی‌ترین دوستش می‌گوید او نمی‌گذارد کسی جمله‌اش را تمام کند.

The same woman.

همان زن.

The same woman, in the same month.

همان زن، در همان ماه.

And the painful part is she believes the Dublin version.

دردناک این است که او نسخه دوبلینی خودش را باور کرده است.

That is the painful part.

این بخش دردناک ماجراست.

She has started to think of herself as a quiet person who used to be loud.

او کم‌کم فکر می‌کند آدم ساکتی است که قبلا پرحرف بوده است.

And she is not.

اما چنین نیست.

She is the same person in both places.

او در هر دو جا همان فرد است.

The language, the workplace and the people around her may all affect how easily she joins in.

زبان، محیط کار و افراد اطرافش همگی می‌توانند بر راحتی مشارکت او اثر بگذارند.

And this is the moment to separate two things that get confused, because they are not the same problem.

حالا باید دو چیز را که با هم اشتباه می‌شوند جدا کنیم، چون یک مشکل نیستند.

Go on.

بگو.

One is vocabulary.

یکی واژگان است.

You do not have the word.

کلمه را نمی‌دانی.

That may be a vocabulary problem, and learning useful words can help.

این می‌تواند مشکل واژگان باشد و یادگیری کلمات کاربردی کمک کند.

And the other?

و دیگری؟

The other is timing.

دیگری زمان‌بندی است.

Humour is timing.

طنز به زمان‌بندی بستگی دارد.

Interrupting politely is timing.

مؤدبانه حرف کسی را قطع کردن به زمان‌بندی بستگی دارد.

Knowing when a group is about to change subject, and getting in before it does.

اینکه بدانی گروه چه زمانی می‌خواهد موضوع را عوض کند و پیش از آن وارد گفتگو شوی.

And that is not in a vocabulary list.

و این در فهرست واژگان نیست.

A vocabulary list alone cannot teach you every part of a conversation.

فهرست واژگان به‌تنهایی نمی‌تواند همه جنبه‌های گفتگو را به تو یاد بدهد.

That is why people with very high English still feel like a smaller version of themselves.

به همین دلیل حتی کسانی که انگلیسی بسیار خوبی دارند گاهی احساس می‌کنند نسخه کوچک‌تری از خودشان هستند.

So even when you know the words, joining in can still be hard.

پس حتی وقتی کلمات را می‌دانی، مشارکت می‌تواند دشوار باشد.

Yes.

بله.

Timing, confidence and the people around you can all matter.

زمان‌بندی، اعتمادبه‌نفس و افراد اطرافت همگی می‌توانند تأثیر داشته باشند.

Right.

خب.

Now tell them the strange part, because there is something here that works in their favour.

حالا بخش عجیب را بگو، چون نکته‌ای به نفع آن‌ها وجود دارد.

There is, and almost nobody knows it.

بله، و تقریبا کسی از آن خبر ندارد.

A different language can sometimes change the way people respond to a decision.

زبان دیگر گاهی می‌تواند واکنش افراد به یک تصمیم را تغییر دهد.

Say that again.

دوباره بگو.

In some experiments, people made different choices in a foreign language.

در برخی آزمایش‌ها، افراد در زبان خارجی انتخاب‌های متفاوتی کردند.

Different does not automatically mean better.

متفاوت بودن لزوما به معنی بهتر بودن نیست.

Who found this?

چه کسی این را کشف کرد؟

A line of research from the laboratory of Boaz Keysar, at the University of Chicago, with Albert Costa in Barcelona and others.

یک شاخه پژوهشی از آزمایشگاه بوآز کیسار در دانشگاه شیکاگو، همراه با آلبرت کاستا در بارسلونا و دیگران.

And what did they find?

و چه چیزی یافتند؟

In some experiments, people responded differently to risks and to the way choices were presented.

در بعضی آزمایش‌ها، افراد به خطرها و شیوه ارائه گزینه‌ها واکنش متفاوتی نشان دادند.

The result depends on the task.

نتیجه به نوع کار بستگی دارد.

It does not prove that every decision in a foreign language is more rational.

این ثابت نمی‌کند که هر تصمیمی در زبان خارجی منطقی‌تر است.

And the strongest one?

و برجسته‌ترین نتیجه؟

One result is uncomfortable.

یکی از نتایج ناراحت‌کننده است.

In one experiment, people imagined pushing one person to save five.

در یک آزمایش، افراد تصور کردند کسی را هل می‌دهند تا پنج نفر را نجات دهند.

And?

و؟

Eighteen per cent said yes in their first language.

هجده درصد به زبان اولشان پاسخ مثبت دادند.

Forty-four per cent said yes in a foreign language.

چهل‌وچهار درصد به زبان خارجی پاسخ مثبت دادند.

That is one experiment, not a rule about everybody.

این یک آزمایش است، نه قانونی برای همه.

More than twice.

بیش از دو برابر.

More than twice.

بیش از دو برابر.

Why?

چرا؟

One possible explanation is psychological distance.

یک توضیح احتمالی فاصله روان‌شناختی است.

Researchers are still debating how the effect works.

پژوهشگران هنوز درباره سازوکار این اثر بحث می‌کنند.

Explain it simply.

ساده توضیح بده.

Imagine learning your first language at home, with the people around you.

تصور کن زبان اولت را در خانه و با اطرافیانت یاد گرفته‌ای.

And the second one?

و زبان دوم را؟

Perhaps you first met it in a classroom.

شاید نخستین بار آن را در کلاس آموختی.

So words might not carry the same weight.

پس شاید کلمات وزن یکسانی نداشته باشند.

They might feel different because of the experiences you associate with them.

ممکن است به دلیل تجربه‌هایی که با آن‌ها پیوند می‌دهی، حس متفاوتی داشته باشند.

But people learn languages in many different ways.

اما مردم زبان‌ها را به شیوه‌های بسیار متفاوت یاد می‌گیرند.

And that distance makes you colder.

و آن فاصله تو را سردتر می‌کند.

It may create a little distance for some people.

برای بعضی افراد ممکن است کمی فاصله ایجاد کند.

That does not mean it always makes a decision clearer.

این به آن معنا نیست که همیشه تصمیم را روشن‌تر می‌کند.

Now, I want to be careful here, and this matters.

می‌خواهم اینجا دقیق باشم، و این مهم است.

Please be careful.

لطفا دقیق باش.

These are laboratory studies.

این‌ها پژوهش‌های آزمایشگاهی هستند.

The researchers themselves warn against taking them too far into real life.

خود پژوهشگران هشدار می‌دهند که نتایج را بیش از حد به زندگی واقعی تعمیم ندهیم.

So we are not saying go and make your big decisions in English.

پس نمی‌گوییم تصمیم‌های مهمت را به انگلیسی بگیر.

We are not saying that.

چنین چیزی نمی‌گوییم.

If an email feels easier to write in English, that experience is worth noticing.

اگر نوشتن ایمیل به انگلیسی برایت آسان‌تر است، ارزش دارد به این تجربه توجه کنی.

Even if we cannot know exactly why it feels easier.

حتی اگر نتوانیم دقیقا بدانیم چرا آسان‌تر است.

Exactly.

دقیقا.

Your own history and the situation may matter too.

پیشینه شخصی و موقعیت تو نیز می‌توانند نقش داشته باشند.

Can we talk about love and swearing?

می‌توانیم درباره عشق و ناسزا حرف بزنیم؟

I was waiting for you to ask.

منتظر بودم این را بپرسی.

Because this is the part everybody recognises.

چون این بخشی است که همه می‌شناسند.

Here it is.

این هم از آن.

For some people, strong words can feel different in a second language.

برای بعضی افراد، واژه‌های تند در زبان دوم می‌توانند حس متفاوتی داشته باشند.

A swear word might feel less powerful in English.

یک ناسزا ممکن است در انگلیسی کم‌اثرتر به نظر برسد.

It might.

ممکن است.

But that will not be true for everyone.

اما این برای همه صادق نیست.

And a word in your first language?

و یک کلمه در زبان اولت چطور؟

It may carry memories and feelings that the English word does not.

ممکن است خاطره‌ها و احساس‌هایی داشته باشد که واژه انگلیسی ندارد.

And the opposite is also true.

عکس آن نیز درست است.

The opposite can happen too.

عکس آن هم ممکن است رخ دهد.

For some people, I love you may be easier to say in one language than another.

برای بعضی افراد گفتن «دوستت دارم» در یک زبان آسان‌تر از زبان دیگر است.

Because each version may carry a different history.

چون هر نسخه ممکن است پیشینه متفاوتی داشته باشد.

Exactly.

دقیقا.

For someone else, the English words may feel just as powerful.

برای فردی دیگر، واژه‌های انگلیسی ممکن است به همان اندازه قوی باشند.

And is that bad?

آیا این بد است؟

It is both.

هر دو جنبه را دارد.

Sometimes the lightness is a loss.

گاهی این سبکی به معنای از دست دادن چیزی است.

And sometimes the lightness is exactly what lets you say something you could never say at home.

و گاهی همین سبکی به تو اجازه می‌دهد چیزی را بگویی که هرگز در خانه نمی‌توانستی بگویی.

So.

خب.

Practical part.

بخش عملی.

How does our listener get their personality back?

شنونده ما چگونه شخصیتش را پس بگیرد؟

Three things, and the first one is the most important.

سه نکته، و اولی مهم‌ترین است.

Go on.

بگو.

Give yourself permission to express your personality in new ways.

به خودت اجازه بده شخصیتت را به روش‌های تازه بیان کنی.

Explain the difference.

تفاوت را توضیح بده.

If you are funny in your language, your jokes depend on words, on references, on a rhythm that only exists there.

اگر در زبان خودت بامزه‌ای، شوخی‌هایت به کلمات، اشاره‌ها و آهنگی وابسته‌اند که ویژه همان زبان است.

A direct translation may not have the same effect.

ترجمه مستقیم ممکن است همان اثر را نداشته باشد.

So what do you do instead?

پس به‌جایش چه می‌کنی؟

You steal.

می‌دزدی.

Steal?

دزدی؟

Find two or three people in English whose way of talking you like.

دو یا سه نفر را پیدا کن که شیوه انگلیسی صحبت کردنشان را دوست داری.

At work, on television, anywhere.

در محل کار، تلویزیون، هر جا.

And take their phrases.

و عبارت‌هایشان را بردار.

Not their accent.

نه لهجه‌شان را.

Not their accent.

نه لهجه‌شان را.

Their moves.

شیوه‌های بیانشان را.

The way they start a story.

اینکه چگونه داستانی را شروع می‌کنند.

The thing they say when they disagree.

چیزی که هنگام مخالفت می‌گویند.

And slowly that becomes yours.

و کم‌کم آن شیوه از آن خودت می‌شود.

We often learn ways of speaking from the people around us.

ما اغلب شیوه‌های حرف زدن را از اطرافیانمان یاد می‌گیریم.

Over time, we make those expressions our own.

با گذشت زمان این عبارت‌ها را از آن خود می‌کنیم.

Second thing?

نکته دوم؟

Learn the words that buy you time, not the words that sound clever.

کلماتی را یاد بگیر که به تو زمان می‌دهند، نه کلماتی که فقط هوشمندانه به نظر می‌رسند.

Because a little time can help.

چون کمی زمان می‌تواند کمک کند.

Yes.

بله.

A useful phrase can give you a moment to find your words.

یک عبارت کاربردی می‌تواند لحظه‌ای به تو فرصت دهد تا کلماتت را پیدا کنی.

And if you have a phrase to fill that second.

و اگر عبارتی داشته باشی که آن لحظه را پر کند.

Then you are not searching in silence.

آن وقت در سکوت دنبال کلمه نمی‌گردی.

You are talking while you search.

در حالی که دنبال کلمه می‌گردی، صحبت می‌کنی.

Give them three.

سه نمونه بگو.

The thing is.

موضوع این است.

What I mean is.

منظورم این است.

Hang on, let me think about that.

صبر کن، بگذار درباره‌اش فکر کنم.

And those are not impressive sentences.

و این‌ها جمله‌های چشمگیری نیستند.

They are not impressive at all.

اصلا چشمگیر نیستند.

They are the scaffolding that holds your personality up while you build the sentence behind it.

آن‌ها داربستی هستند که شخصیتت را نگه می‌دارند تا جمله را پشت آن بسازی.

And the third thing?

و نکته سوم؟

The third thing is honesty, and you may not like it.

سومین نکته صداقت است و شاید از آن خوشت نیاید.

Tell them anyway.

با این حال بگو.

Finding your voice can take time.

پیدا کردن صدایت ممکن است زمان ببرد.

The journey is different for everyone, and there is no fixed deadline.

مسیر هر فرد متفاوت است و زمان مشخصی ندارد.

That is not very encouraging.

این چندان دلگرم‌کننده نیست.

It is more encouraging than the alternative, which is believing you are failing.

از گزینه دیگر دلگرم‌کننده‌تر است: اینکه باور کنی شکست خورده‌ای.

Because if you think it closes next month.

چون اگر فکر کنی این فاصله ماه آینده از بین می‌رود.

Then every month it does not close feels like your fault.

هر ماه که از بین نرود احساس می‌کنی تقصیر توست.

And it is not your fault.

و تقصیر تو نیست.

It is one possible part of learning to express yourself in a second language.

این می‌تواند بخشی از یادگیری بیان خود در زبان دوم باشد.

Right.

خب.

Three sentences, and these are rescue sentences.

سه جمله، جمله‌هایی برای کمک در لحظه‌های سخت.

For the exact moment you feel like somebody else.

برای همان لحظه‌ای که حس می‌کنی شخص دیگری هستی.

Listen, and repeat in the pause.

گوش کن و در مکث تکرار کن.

Sentence one, which turns the problem into a joke you control.

جمله اول مشکل را به شوخی‌ای تبدیل می‌کند که کنترلش دست توست.

To be honest, I am much funnier in my own language.

راستش را بخواهی، در زبان خودم خیلی بامزه‌ترم.

Sentence two, for the second you need.

جمله دوم برای همان لحظه‌ای است که به آن نیاز داری.

Hang on, I am translating a joke.

صبر کن، دارم یک شوخی را ترجمه می‌کنم.

And sentence three, the most useful sentence in this whole episode.

و جمله سوم، کاربردی‌ترین جمله این قسمت است.

That came out wrong.

این بد بیان شد.

What I meant was.

منظورم این بود که.

All three again.

هر سه را دوباره.

To be honest, I am much funnier in my own language.

راستش را بخواهی، در زبان خودم خیلی بامزه‌ترم.

Hang on, I am translating a joke.

صبر کن، دارم یک شوخی را ترجمه می‌کنم.

That came out wrong.

این بد بیان شد.

What I meant was.

منظورم این بود که.

Notice what the first one does.

دقت کن جمله اول چه می‌کند.

It tells the room that there is more of you than they are currently seeing.

به جمع می‌گوید تو بیش از چیزی هستی که فعلا می‌بینند.

It can also help people understand how you feel.

همچنین می‌تواند به دیگران کمک کند احساست را بفهمند.

And the third one is the one that saves relationships.

و سومی همان جمله‌ای است که رابطه‌ها را نجات می‌دهد.

Because sometimes, in any language, things come out wrong.

چون گاهی در هر زبانی حرف‌ها بد بیان می‌شوند.

And most people just let the wrong version stand there.

و بیشتر مردم همان برداشت اشتباه را رها می‌کنند.

Do not let it stand there.

آن را همان‌طور رها نکن.

Say it came out wrong, and say it again.

بگو بد بیان شده و دوباره آن را بیان کن.

And our sentence of the day.

و حالا جمله روز ما.

Ready?

آماده‌ای؟

You are not a worse person in English.

تو در انگلیسی آدم بدتری نیستی.

You are a younger one.

تو نسخه‌ای جوان‌تر هستی.

You are not a worse person in English.

تو در انگلیسی آدم بدتری نیستی.

You are a younger one.

تو نسخه‌ای جوان‌تر هستی.

One more time, with us.

یک بار دیگر با ما.

You are not a worse person in English.

تو در انگلیسی آدم بدتری نیستی.

You are a younger one.

تو نسخه‌ای جوان‌تر هستی.

Say why that works, because it is doing something precise.

توضیح بده چرا این جمله مؤثر است، چون کار مشخصی انجام می‌دهد.

Think of that as a metaphor, not a scientific measurement.

به آن به چشم استعاره نگاه کن، نه یک اندازه‌گیری علمی.

Camila has lived in Dublin for four years.

کامیلا چهار سال است که در دوبلین زندگی می‌کند.

That does not tell us when she started learning English.

این به ما نمی‌گوید او چه زمانی یادگیری انگلیسی را شروع کرده است.

But it reminds us that expressing ourselves in a new setting can take practice.

اما یادآوری می‌کند که بیان خود در محیطی تازه ممکن است به تمرین نیاز داشته باشد.

They say, give it time.

می‌گویند به آن زمان بده.

Give it time, and give it conversations.

به آن زمان و گفتگو بده.

So here is what to do with this week.

این کاری است که می‌توانی این هفته انجام دهی.

One thing.

یک چیز.

If you catch yourself calling your English self a worse person, pause.

اگر دیدی فکر می‌کنی در انگلیسی آدم بدتری هستی، مکث کن.

Boring.

کسل‌کننده.

Stupid.

احمق.

Not me.

خودم نیستم.

You could replace that thought with a kinder one.

می‌توانی آن فکر را با فکری مهربانانه‌تر جایگزین کنی.

Your English voice is still growing.

صدای انگلیسی تو هنوز در حال رشد است.

And if you want a second thing.

و اگر نکته دومی می‌خواهی.

Borrow one phrase from somebody whose way of talking you like.

عبارتی را از کسی که شیوه صحبتش را دوست داری قرض بگیر.

One phrase.

یک عبارت.

Use it three times this week until it stops feeling borrowed.

این هفته سه بار از آن استفاده کن تا دیگر قرضی به نظر نرسد.

Everything from today, the transcript, the vocabulary, and the three rescue sentences, is waiting for you at yourenglishtoolbox.com.

همه مطالب امروز، متن، واژگان و سه جمله کمکی، در yourenglishtoolbox.com منتظر توست.

With translations, flashcards and downloadable PDFs, completely free.

همراه با ترجمه، فلش‌کارت و فایل‌های PDF قابل دانلود، کاملا رایگان.

Thank you for spending this time with us.

ممنون که این زمان را با ما گذراندی.

And whoever you are in English.

و هر کسی که در انگلیسی هستی.

Give them a few more years.

چند سال دیگر به خودت فرصت بده.

See you in the next one.

در قسمت بعد می‌بینمت.